➢ یازده) روایت مسعده بن صدقه

« عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ: عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ: «کُلُّ شَیْءٍ هُوَ لَکَ حَلَالٌ حَتّٰی تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَیْنِهِ، فَتَدَعَهُ مِنْ قِبَلِ نَفْسِکَ، وَ ذٰلِکَ مِثْلُ الثَّوْبِ یَکُونُ قَدِ اشْتَرَیْتَهُ وَ هُوَ سَرِقَةٌ، أَوِ الْمَمْلُوکِ عِنْدَکَ وَ لَعَلَّهُ حُرٌّ قَدْ بَاعَ نَفْسَهُ، أَوْ خُدِعَ فَبِیعَ، أَوْ قُهِرَ، أَوِ امْرَأَةٍ تَحْتَکَ وَ هِیَ أُخْتُکَ، أَوْ رَضِیعَتُکَ، وَ الْأَشْیَاءُ کُلُّهَا عَلٰی هٰذَا حَتّٰی یَسْتَبِینَ لَکَ غَیْرُ ذٰلِکَ، أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَیِّنَةُ».»[1]

ما می‌گوییم:

۱. در استدلال به این روایت، سابقاً سخن گفتیم و سند آن را تصحیح کردیم

۲. مرحوم بجنوردی درباره استدلال به این روایت چنین می‌نویسد:

«و بعد ما عرفت من أنّ المتبادر من لفظة «البینة» فی الروایات هو شهادة شاهدین، فدلالة هذه الروایة علی عموم حجّیتها فی کلّ موضوع و عدم اختصاصها بباب القضاء واضحة، إذ الجمع المعرّف باللام یفید العموم، مضافا إلی تأکید کلمة «الأشیاء» بکلمة «کلّها». فمعنی الروایة أنّ جمیع الأشیاء، أی الموضوعات الخارجیّة علی ذلک، أی الحلّیة إلی أن تعرف بالعلم الوجدانی حرمتها أو بالبیّنة، فجعل علیه السّلام قیام البیّنة بمنزلة العلم فی حصول غایة الحکم بالحلّیة فی جمیع الأشیاء، سواء أ کان فی باب القضاء أو غیرها.»[2]

۳. مرحوم بجنوردی خود اشکالات مطرح شده بر این روایت را برمی‌شمارد و از آن جواب می‌دهد:

« الأوّل: عدم اعتبارها، لأنّ راویها مسعدة عامّی و لم یوثّقوه. و فیه: أنّ عمل الأصحاب بها یوجب الوثوق بصدورها، و موضوع الحجّیة هو خبر الموثوق الصدور، لا خبر الثقة. »[3]

[ما سابقاً مسعده بن صدقه را توثیق کردیم]

«الثانی: أنّ المراد بقوله علیه السّلام «حتّی یستبین لک غیر ذلک، أو تقوم به البیّنة» العلم و العلمی، فیحتاج إثبات أنّ البیّنة – أعنی شهادة عدلین – دلیل علمی فی جمیع الموضوعات، سواء أ کان فی باب القضاء أو غیر القضاء إلی دلیل آخر غیر هذه الروایة. و فیه: أنّه و إن تقدّم أنّ لفظة «البیّنة» معناها لغة هی الحجّة الواضحة و لعلّه عرفا أیضا کذلک، فلو کان المراد فی هذه الروایة هذا المعنی فهو کما توهّم و یحتاج إثبات أنّ البیّنة بمعنی شهادة عدلین من الحجّة الواضحة إلی

---

[1] . الکافی (ط- دارالحدیث)، ج۱۰، ص۵۴۲، ح۹۳۹۹

[2] . القواعد لفقهیة، ج۳، ص۱۲

[3] . همان

دلیل آخر غیر هذه الروایة. و لکن قلنا إنّ هذه الکلمة بواسطة کثرة الاستعمال فی شهادة اثنین علی موضوع عند العرف صارت منقولا عرفیا، و إن أنکرت کونها منقولا عرفیا فلا یمکن إنکار أنّها منقول شرعی، لما قلنا من أنّها فی لسان الشارع ظاهرة فی شهادة عدلین. مضافا إلی أنّها لو کان المراد منها مطلق الحجّة الواضحة یلزم أن یکون قسم الشیء قسیما له، لوضوح أنّ الاستبانة – أی العلم – قسم من الحجّة الواضحة، بل أعظم و أجلی مصادیقها.»[1]

[اولاً: گفتیم مرحوم خویی در اینکه تا قبل از ائمه متأخر شیعه (ع) نقل شرعی یا عرفی حاصل شده باشد، تشکیک کرده بودند.

ثانیاً: اگر «یستبین لک» را به معنای علم وجدانی یا اطمینان شخصی بگیریم، عطف مبیّن شدن به علم وجدانی (با توجه به لک) به مبیّن شدن با بیّنه خارجیه عطف قسیم به قسیم است.]

« الثالث: أنّ البیّنة فی هذه الروایة جعلت غایة للحلّ، فکأنّه قال علیه السّلام: کلّ شیء لک حلال حتّی تعلم حرمته أو تقوم البیّنة علی حرمته، و لا تدلّ إلاّ علی حجّیة البیّنة لإثبات حکم الحرمة، لا إثبات الموضوعات کخمریّة مائع، أو کریة ماء، أو اجتهاد زید أو عدالته، و أمثال ذلک من الموضوعات، بل لا تدلّ علی حجّیتها لإثبات سائر الأحکام الجزئیة کنجاسة ذلک الشیء، أو ملکیّته لفلان، أو زوجیّة فلانة لفلان و أمثال ذلک، و المدّعی هو عموم حجّیتها فی جمیع الموضوعات. و فیه: أنّ الظاهر و المتفاهم العرفی من هذه الروایة هو أنّ الحرمة لا تثبت باحتمال ما هو موضوع الحرمة، بل لا بدّ من العلم بالموضوع و أنّه سرقه أو هی رضیعة ذلک الشخص، و أمثال ذلک مثل أنّه میتة أو خمر أو غیر ذلک، أو أن تقوم البیّنة علی ذلک الموضوع، أی یحتاج إثبات الحرمة و ارتفاع الحلّیة علی إثبات ما هو موضوع الحرمة، و المثبت للموضوعات إمّا العلم أو البیّنة، فجعل علیه السّلام البیّنة عدلا للعلم. »[2]

[۱. اشکال آن است که اولاً روایت حرمت این شیء یا حلیت آن شیء (حکم جزئی) به وسیله بیّنه را ثابت می‌کند ولی اینکه این شیء خمر است (موضوع) را به وسیله بیّنه ثابت کند، معلوم نیست. و ثانیاً: روایت صرفاً بحث حرمت و حلیت (احکام تکلیفی) را ثابت می‌کند و نمی‌تواند احکام وضعی جزئی را ثابت کند.

۲. پاسخ هم آن است که: ظاهر روایت آن است که چون بیّنه (یا علم) می‌گوید که این موضوع، موضوع حرمت است، حرمت واقع می‌شود. یعنی چنین نیست که روایت بگوید: «علیرغم اینکه احتمال می‌دهی این

[1] . همان

[2] . همان، ص۱۳

خواهرت باشد، حکم حرمت ازدواج آن برداشته شده است» بلکه روایت می‌گوید: «وقتی بینه می‌گوید این خواهرت است، تو هم بگو خواهرت است و وقتی خواهرت بود پس حکم حرمت ازدواج ثابت است.»
البته حجیت برای بیّنه در موضوعات (احراز موضوع) به جعل شارع است.]

۴. اما درباره روایت مسعده بن صدقه مشکل همان است که نمی‌توان مطمئن بود که مراد از بیّنه آن باشد که شهادت عدلین به نحو تعبدی حجت است. البته شهادت عدلین نوعاً مصداق بیّنه بوده است ولی اگر جایی باعث اطمینان و روشن شدن موضوع نشد، آیا باز هم بیّنه است.

۵. مرحوم فاضل لنکرانی اشکال دیگری را بر این روایت وارد می‌کند:

«أنّ الروایهٔ ظاهرهٔ بل صریحهٔ فی أنّ الحکم بالحلّیهٔ فی الموارد المذکورهٔ فیها مستند إلی أصالهٔ الحلّیهٔ التی یدلّ علیها قوله علیه السلام فی صدر الروایهٔ: «کلّ شیء هو لک حلال حتّی تعلم أنّه حرام بعینه» وأنّ تلک الموارد من أمثلهٔ القاعدهٔ المذکورهٔ وصغریات هذه الکبری الکلّیهٔ، مع أنّ الحلّیهٔ فیها لا تستند إلی قاعدهٔ الحلّیهٔ بوجه؛ ضرورهٔ أنّ الحلّیهٔ فی مثال الثوب مستندهٔ إلی الید التی هی أمارهٔ علی الملکیهٔ عند العقلاء وفی الشریعهٔ. وفی مثال العبد إلی الإقرار أو الید أیضاً، وفی مثال المرأهٔ إلی استصحاب عدم تحقّق الرضاع وعدم اتّصافها بکونها رضیعهٔ له، وإلی استصحاب عدم الأُختیّهٔ بناءً علی جریانه، وعلی فرض عدم الجریان – کما هو الحقّ – لا یکون هناک حلّیهٔ أصلاً، بل الثابت هی أصالهٔ الفساد وعدم ترتّب الأثر علی النکاح . ومن الواضح استهجان إیراد قاعدهٔ کلّیهٔ ثمّ ذکر أمثلهٔ خارجهٔ عن تلک القاعدهٔ، خصوصاً مع التصریح بالقاعدهٔ ثانیاً وتکرارها فی الذیل کما فی الروایهٔ، وخصوصاً مع کون الحکم فی بعضها علی خلاف القاعدهٔ المذکورهٔ.»[1]

توضیح:

۱- روایت در صدر یک قاعده کلیه (کل شیء لک حلال حتی تعلم انّه حرام بعینه) را مطرح می‌کند و همان قاعده را با اضافه‌ای در ذیل مطرح می‌کند (و الاشیاء کلها علی هذا حتی یستبین لک غیر ذلک او تقوم به البینه). ولی در میان این عبارت مثال‌های مطرح می‌شود که مصداق این قاعده نیست.

۲- چرا که «ثوب محتمل السرقه» به سبب قاعده ید، جایز البیع است.
و مملوک هم به سبب قاعده ید و قاعده اقرار العقلا، جایز التملک است

[1] . القواعد الفقهیهٔ، ص۴۸۲

و مرأه هم به سبب استصحاب (یا استصحاب عدم رضاع و یا اگر استصحاب عدم رضاع، مُثبِت باشد، استصحاب عدم رضیعه بودن این زن) و یا استصحاب عدم خواهر بودن (البته اگر این استصحاب را به سبب استصحاب عدم ازلی مردود ندانیم) حلال است.

۳- البته در مورد «مرأه»، اگر احتمال خواهر بودن بدهیم و استصحاب عدم خواهر بودن را نپذیریم، باید به اصالة الفساد در معاملات (چه نکاح و چه بیع امه) قائل شده و این زن را حرام بدانیم.

۴- و طرح قاعده‌ای در صدر و ذیل کلام و در عین حال طرح مثال‌هایی که ربطی به آن قاعده ندارد، مستهجن است.

۶. مرحوم فاضل سپس به این اشکال پاسخ می‌دهد:

«والجواب: أنّ هذا الإشکال وان کان ممّا لا سبیل إلی حلّه، إلّاأن تحمل الموارد المذکورة فیها – غیر المرتبطة بالقاعدة أصلاً – علی بیان ذکر النظائر والأشباه لا المصادیق والصغریات، إلّاأنّه لا یقدح فی الاستدلال بالروایة علی ما هو المقصود فی المقام من حجّیة البیّنة؛ فإنّ عدم انطباق القاعدة علی الموارد المذکورة لا یستلزم خروج ذیل الروایة – الدالّ علی اعتبار البیّنة وأنّ قیامها یوجب سقوط أصالة الحلیة وعدم جریانها – عن الاعتبار والحجّیة، فتأمّل.»[1]

توضیح:

۱. اولاً: مثال‌های مطرح شده، به عنوان مصداق قاعده نیست بلکه اشباه و نظایر آن قاعده است

۲. ثانیاً: بر فرض که روایت از این حیث با مشکل مواجه باشد، اما روایت از حیث «حجّیت بیّنه» با مشکل مواجه نیست.

➢ دوازده) روایت‌های حجیت شهادت عدلین در رؤیت هلال:

« مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ عَلِیّاً ع کَانَ یَقُولُ لَا أُجِیزُ فِی الْهِلَالِ إِلَّا شَهَادَةَ رَجُلَیْنِ عَدْلَیْنِ.»[2]

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: صُمْ لِرُؤْیَةِ الْهِلَالِ وَ أَفْطِرْ لِرُؤْیَتِهِ فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَکُمْ شَاهِدَانِ مَرْضِیَّانِ بِأَنَّهُمَا رَأَیَاهُ فَاقْضِهِ.»[3]

---

[1] . همان

[2] . وسائل الشیعة، ج۱۰، ص۲۸۶، ح۱۳۴۳۰

[3] . همان، ح۱۳۴۳۳